

واژه‌سازی در فارسی از منظر یک نظریه نام‌شناختی

اسلام هورن (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی)

مجتبی منشی‌زاده* (دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی)

چکیده: نظریه پاول اشتکاور^۱ نظریه‌ای با رویکرد جدید به فرایند واژه‌سازی در زبان است که، در عین اتخاذ رهیافت نقشی - ساختی^۲ مکتب پراگ، از منظر شناختی^۳ به فرایند واژه‌سازی نگاه می‌کند. این نظریه به واژه از منظر نام‌شناختی، یعنی حرکت از مفهوم به سوی واژه، می‌پردازد. براساس این نظریه، نقطه آغاز ساخت واژه تحلیل یک مفهوم مرتبط با یک واقعیت برون‌زبانی است که عضوی یا اعضای از جامعه زبانی برای نام‌گذاری آن احساس نیاز می‌کنند. از دیدگاه این نظریه، ساخت واژه مطلقاً صرفی است و نحو در ساخت واژه دخالتی ندارد. در زبان فارسی مشخص می‌شود که بعضی واژه‌ها به شیوه نحوی ساخته می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: نام‌شناسی، واژه‌سازی، مفهوم، مشخصه معنایی، گونه‌های نام‌شناختی، زبان فارسی.

* نویسنده مسئول

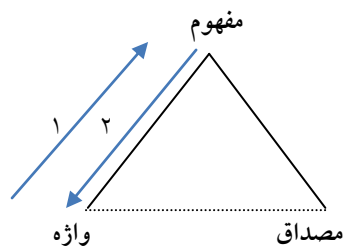
۱. P. ŠTEKAUER. استاد رشته زبان‌شناسی در دانشگاه سافاریک کشور اسلواکی است، و همراه با راشل لیبر ویراستاری کتاب‌هایی چون *Handbook of Word-formation* (2005) و *The Oxford Handbook of Compounding* (2009) و *The Oxford Handbook of Derivational Morphology* (2014) را بر عهده داشته است.

2. functional-structural

3. cognitive

۱ مقدمه

ساختار واژه‌ها را از دو منظر متقابل می‌توان تحلیل کرد: (۱) شناسایی تکواژها و مطالعه معنی هریک از آنها، یعنی حرکت از صورت واژه به سوی معنای آن، که رویکرد معنی‌شناختی^۱ نامیده می‌شود؛ و (۲) حرکت از مفهوم به سوی شناسایی صورتی که بتواند مبین آن مفهوم باشد، یعنی حرکت از معنا به سوی واژه، که نام‌شناسی^۲ نامیده می‌شود. رویکرد دوم نسبتاً جدید است و قدمت آن به دهه ۶۰ قرن بیستم میلادی می‌رسد. سنت مطالعات معنایی واژه‌ها از قدیم‌الایام تا دوره‌های اخیر مبتنی بر رویکرد اول بوده است که در آن، جهت مطالعه از صورت واژه به سمت معناست. اما در رهیافت دوم این جهت برعکس است؛ یعنی از معنا به سوی واژه است. با استفاده از مثلث معنایی^۳ آگدن و ریچاردز^۴ جهت این دو رهیافت را می‌توان به شکل زیر نشان داد:



نمودار ۱- مثلث معنایی آگدن و ریچاردز

در نمودار فوق، پیکان شماره (۱) معرف رویکرد معناشناختی و پیکان شماره (۲) معرف رویکرد نام‌شناختی است. یکی از زمینه‌های اصلی کاربرد رویکرد نام‌شناختی، علم اصطلاح‌شناسی است که در آن نام‌گذاری مفاهیم تخصصی بازکاوی می‌شود. در این مقاله، فرایندهای واژه‌سازی زبان فارسی را در چهارچوب نظریه نام‌شناختی پاول اشتکاور بررسی خواهیم کرد.

1. semasiology, semantics
3. semantic triangle

2. onomasiology
4. Ogden and Richards

۲ چهارچوب نظریه اشتکاور

نظریه نام‌شناختی مورد بحث در این مقاله، درباره فرایند واژه‌سازی از منظری معنایی است که پاول اشتکاور، زبان‌شناس اهل جمهوری اسلواکی، در سال ۱۹۹۸ ارائه داده است. این نظریه به‌نوعی بسط کارهای زبان‌شناسان چکسلواکی سابق، میلوش دوکولیل^۱ و یان هوره‌کی^۲ است (ŠTEKAUER 2005b: 211). نظریه نام‌شناختی پاول اشتکاور نظریه‌ای با رویکرد جدید به فرایند واژه‌سازی در زبان است که، در عین اتخاذ رهیافت نقشی - ساختی مکتب پراگ، از منظر شناختی به فرایند واژه‌سازی نگاه می‌کند. نظریه اشتکاور بر رابطه سه‌جانبه واقعیت برون‌زبانی^۳ (شیئی که قرار است نامی برای آن انتخاب شود)، جامعه زبانی^۴ (با نمایندگی شخص ابداع‌کننده واژه جدید) و بخش واژه‌سازی^۵ دستور تأکید دارد. در این نظریه، مسئله واژه‌سازی فرایندی با حضور فعال کاربر زبان، نه مجموعه‌ای از قواعد غیرشخصی جدا از گویشوران و اشیای نام‌گیرنده، در نظر گرفته می‌شود. در این نگاه، واژه‌سازی و نام‌گذاری صرفاً عملی زبانی نیست و واژه‌های غیربسیط بدون تأثیر پذیرفتن از عوامل مختلف انسانی، مانند دانش، قابلیت‌های شناختی، تجربیات، عادات، سنت‌ها و بسیاری عوامل اجتماعی - زبانی دیگر، مانند سن، جنسیت، تحصیلات و پس‌زمینه زبانی، به وجود نمی‌آیند (ibid: 224). برای مثال، واژگان ساخته‌شده در فرهنگستان زبان و ادب فارسی، از سیاست‌ها و دغدغه‌های سازمانی، تجربیات، تحصیلات و مهارت‌های دست‌اندرکاران واژه‌گزینی متأثر خواهد بود. نمودار شماره (۲) بخش‌های مختلف این نظریه را نشان می‌دهد.

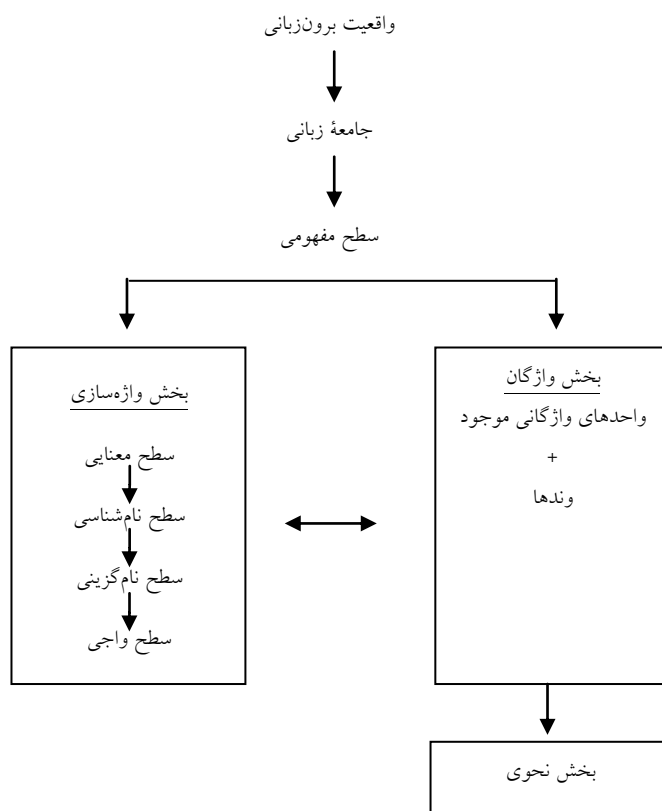
1. M. Dokulil

2. J. Horecký

3. extralinguistic reality

4. speech community

5. word-formation component



نمودار ۲- بخش واژه‌سازی و ارتباط آن با بخش‌های دیگر

در نمودار بالا، سه ردیف اول، یعنی واقعیت برون‌زبانی، جامعه زبانی و سطح مفهومی، جنبه‌های خارج از زبان و تمام آنچه در درون چارچوب‌ها آمده است، جنبه‌های زبانی هستند. بخش واژگان^۱ حاوی وندها و واژه‌های موجود در زبان است که به هنگام ساخت واژه جدید، بخش واژه‌سازی از بین آنها انتخاب و با ترکیب کردن آنها واژه جدید می‌سازد و واژه‌ای که ساخته می‌شود، به فهرست واژه‌های بخش واژگان افزوده می‌شود. برای مثال، با انتخاب واژه «چاپ» و پسوند «-گر» و ترکیب آنها در بخش واژه‌سازی، واژه «چاپگر» ساخته شده است. پیکان دوسر بین بخش واژگان و بخش

واژه‌سازی نشان‌دهنده این رابطه دوسویه است. در این نظریه، جدایی قطعی سطوح نحوی و واژه‌سازی مطرح است؛ یعنی برای ساخت واژه از فرایندهای نحوی استفاده نمی‌شود (ŠTEKAUER 1998: 4).

واقعیت برون‌زبانی شیئی^۱ است که یک جامعه زبانی احساس می‌کند لازم است برای آن نامی انتخاب کند. کسی که واژه‌سازی می‌کند نماینده آن جامعه زبانی است. گام اول در نام‌گزینی برای یک مفهوم، تحلیل شیئی^۲ است که قرار است برای آن واژه‌ای انتخاب شود. این کار در سطح مفهومی^۳ انجام می‌شود. برای مثال، مفهومی که قرار است برای آن واژه انتخاب شود یک فرایند است. در زبان فارسی یکی از گزینه‌هایی که می‌تواند مبین مفهوم «فرایند» باشد، پسوند «-ی» است، مانند «آتش‌پرستی». در این واژه، آنچه پیش از پسوند آمده، چگونگی آن فرایند را مشخص می‌کند. «پرست» کنش است و «آتش» نیز مفعول این کنش، یا در اصطلاح این نظریه، «پذیرا»^۴ است. در سطور آتی چگونگی رسیدن از مفهوم به واژه توضیح داده می‌شود.

۲-۱ سطح مفهومی

برای نام‌گذاری یک شیء ابتدا باید آن شیء تحلیل مفهومی شود. اشتکاور برای ملموس‌تر کردن بحث، انتخاب واژه در زبان انگلیسی برای مفهوم «شخصی که شغلش رانندگی وسیله نقلیه برای حمل کالاها است»، یعنی راننده کامیون را به عنوان مثال ارائه می‌کند. ما در این معرفی، برای آنکه منظور او را دقیق و بدون کم‌وکاست منتقل کنیم، از مثال خود وی استفاده خواهیم کرد. تحلیل مفهومی به شکل گزاره‌های منطقی^۵ است. گزاره‌های منطقی حاوی مقوله‌های مفهومی کلی، مانند جوهر،^۶ کنش^۷ (شامل زیرحوزه‌های کنش واقعی^۸، فرایند^۹، وضعیت^{۱۰})، کیفیت^{۱۱} و ملازمات^{۱۲} (مانند زمان،

1. object

۲. در اینجا «شیء» لزوماً فیزیکی نیست و می‌تواند مفاهیم انتزاعی باشد؛ به عبارت دیگر، «شیء» در معنای فلسفی آن، یعنی اُبژه، مورد نظر است.

3. conceptual level

4. patient

5. logical predicates

6. substance

7. action

8. action proper

9. process

10. state

11. quality

12. concomitant circumstance

مکان، شیوه) است (ŠTEKAUER 2001: 82). گزاره‌های منطقی برای مثال مورد بحث ما ممکن است به شکل زیر باشد (شیء ۱ = انسان، شیء ۲ = کامیون):

(۱) شیء ۱ مورد نظر جوهر ۱ است.

آن شیء ۱ انسان است.

انسان کنش انجام می‌دهد.

آن کنش حرفهٔ انسانی است (= کنشگر).

انسان کنشگر است.

کنش بر جوهر ۲ (مفعول کنش) انجام می‌شود.

آن کنش مبتنی بر کارکرد جوهر ۲ است.

جوهر ۲ طبقه‌ای از وسایل نقلیه است.

جوهر ۱ بر جوهر ۲ کنش می‌کند.

وسایل نقلیه برای حمل کالا طراحی شده‌اند.

این گزاره‌ها جنبه‌های مختلف مفهومی را که قرار است برای آن واژه ساخته شود، منعکس می‌سازند. اشتکاور مجموع این گزاره‌ها را طیف منطقی^۱ می‌نامد. در اینجا، ذکر ذکر این نکته ضروری است که این تحلیل‌های گزاره‌ای لزوماً آگاهانه نیست.

۲-۲ سطح معنایی^۲

طیف منطقی موجود در سطح مفهومی (برون‌زبانی)، در سطح معنایی، که سطح زبانی است، به شکل مشخصه‌های معنایی^۳ زیر درمی‌آید:

(۲) [+مادی] [+جاندار] [+انسان] [+بالغ] [+حرفه] [+کنشگر] (انسان)

[+مادی] [-جاندار] [+وسيله] [+نقلیه] [+مفعول عمل] و غیره (کامیون)

تمایز میان سطح مفهومی و سطح معنایی در ابتدا ممکن است ملموس به نظر نیاید.

برای روشن‌تر کردن بحث، مثال زیر را در نظر می‌گیریم:

سطح مفهومی برای هنرپیشه (فارغ از زبانی خاص): کسی که در سینما و تئاتر در نقش شخصیت‌ها ظاهر می‌شود.

همین مفهوم در زبان انگلیسی براساس جنسیت با دو واژه بیان می‌شود:

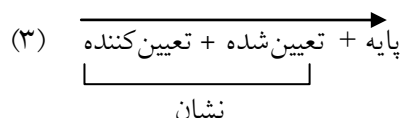
actress: زنی که در سینما و تئاتر نقش ایفا می‌کند.

actor: مردی که در سینما و تئاتر نقش ایفا می‌کند.

معنای مثال فوق این است که مفهوم هنرپیشه، که در هر جامعه‌ای ممکن است وجود داشته باشد، در جامعه انگلیسی‌زبان براساس جنسیت با دو واژه بیان می‌شود. به عبارت دیگر، در انگلیسی معنای دو واژه actress و actor متفاوت است، ولی در سطحی انتزاعی‌تر به یک مفهوم اشاره دارند.

۲-۳ سطح نام‌شناختی^۱

در این سطح، یکی از مشخصه‌های معنایی به‌عنوان پایه معنایی انتخاب می‌شود که طبقه شیء مورد نظر را نشان می‌دهد، و یک مشخصه معنایی دیگر به‌عنوان نشان^۲ انتخاب می‌شود که جزئیات پایه را مشخص می‌کند. نشان را می‌توان به دو سازه تعیین‌کننده^۳ و تعیین‌شده^۴ تقسیم کرد. ترکیب این عناصر را می‌توان به شکل زیر نشان داد:



پایه مقوله معنایی واژه‌ای را که قرار است ساخته شود بیان می‌کند (مثلاً کنشگر یا وسیله یا فرایند) و عنصر تعیین‌شده همیشه یکی از مؤلفه‌های مقوله شناختی کنش (یعنی کنش واقعی یا فرایند یا وضعیت) را نشان می‌دهد. برای مثال، در واژه «حساسیت‌زدایی» پسوند «-ی» پایه است که مبین مقوله فرایند است و «حساسیت‌زدای» نشان است که چگونگی آن را بیان می‌کند و خود آن به اجزای «حساسیت» (تعیین‌کننده) و «زدای» (تعیین‌شده) تقسیم می‌شود.

1. onomasiological level

2. mark

3. determining

4. determined

از رابطه معنایی بین پایه و دو سازه نشان، ساختار نام‌شناختی^۱ شکل می‌گیرد. ساختار نام‌شناختی برای واژه «حساسیت‌زدایی» (شیء - کنش - فرایند) است. در ارتباط با مثال راننده کامیون در زبان انگلیسی به نظر می‌رسد گزینه مناسب برای گزینش واژه، دارای ساختاری نام‌شناختی با عناصر زیر باشد:

کنشگر - کنش - شیء (۴)

با توجه به جهت چپ به راست الفبای انگلیسی، جهت ساختار بالا نیز چپ به راست است. برای مثال‌های فارسی، جهت راست به چپ خواهد بود. عناصر فوق معنایی است و هنوز به آنها واژه یا ون‌دی اطلاق نشده است. در سطح بعدی، یعنی سطح نام‌گزینی، برای هریک از مقوله‌های معنایی فوق عناصری واژگانی انتخاب می‌شود.

۲-۴ سطح نام‌گزینی^۲

در این سطح، مطابق با «اصل تخصیص تکواژ به مشخصه معنایی»^۳ ساختار نام‌شناختی بیان زبانی می‌یابد. برای این کار، از واژه‌ها و وندهای موجود در بخش واژگان استفاده می‌شود. در این سطح تکواژهای واژگانی و ون‌دی موجود در بخش واژگان پوشش^۴ می‌شود تا گزینه‌های مناسب برای بازنمایی مقوله‌های معنایی ساختار نام‌شناختی (۴) انتخاب شود. برای مثال مورد نظر ما گزینه‌های مختلفی وجود دارد. برای بیان مفهوم کنشگر، گزینه‌های پسوندی -er, -ist, -ant, -ian, -man را داریم. برای کنش راهبری جوهر^۲ (کامیون) هم واحدهای واژگانی drive, steer و operate را می‌توانیم به کار ببریم. و دست آخر، شیء را می‌توان با lorry, truck یا با پایه‌های واژه‌سازی دیگری که معنی وسیله نقلیه بدهند بیان کرد. گزینه‌های انتخاب شده در مثال مورد نظر عبارت‌اند از:

(۵) کنشگر کنش شیء
 truck drive -er
 ┌──────────┬──────────┐
 تعیین‌شده تعیین‌کننده
 ┌──────────┬──────────┐
 پایه نشان

1. onomasiological structure

2. onomatological level

3. morpheme-to-seme-assignment principle

4. scan

در این مثال، حداقل دو روش دیگر برای بازنمایی وجود دارد: اول اینکه، جوهر ۲ ممکن است به پس‌زمینه برود، یعنی بیان نشود: driver.

کنشگر کنش شیء
 -er drive 0

یا کنش به پس‌زمینه برود: truckist و truckman.

کنشگر کنش شیء کنشگر کنش شیء
 -ist truck 0 -man truck 0

۲-۵ سطح واجی

آخرین گام در نام‌گذاری عبارت است از تعیین شکل آوایی واژه جدید مطابق با قواعد واجی که در مثال مورد نظر عبارت است از تعیین الگوی تکیه.

(۶) 'truck, driver

در مثال فوق، تکیه اصلی روی truck است و driver تکیه فرعی دارد.

۲-۶ گونه‌های نام‌شناختی^۱

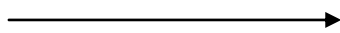
گونه نام‌شناختی از برهم‌کنش دو سطح نام‌شناسی و نام‌گزینی حاصل می‌شود. گونه نام‌شناختی هم‌ارز قاعده واژه‌سازی در نظریه‌های صورت‌نگرا است. اشتکاور در نسخه‌های اولیه نظریه خود (۱۹۹۸ و ۲۰۰۵b) پنج گونه نام‌شناختی برای زبان انگلیسی معرفی می‌کند، اما در کتاب چاپ سال ۲۰۱۶، یعنی *Compounding from an Onomasiological Perspective* تعداد این گونه‌ها را به هشت موردی که در سطور زیر ذکر می‌شود، گسترش داده است.

۲-۶-۱ گونه نام‌شناختی اول

در این گونه، هر سه سازه ساختار نام‌شناختی، یعنی پایه و تعیین‌کننده و تعیین‌شده در سطح نام‌گزینی بیان می‌شوند. مثال truck driver، که در بالا آوردیم، از همین گونه

1. onomasiological type

است. در سطور زیر، چند مثال دیگر از انگلیسی و فارسی ذکر می‌شود. حرف R (مخفف represented) در اینجا به معنی این است که این عنصر بازنمایی زبانی دارد.



پایه - تعیین شده - تعیین کننده

R R R

truck driver:	شیء	کنش	کنشگر	(ساختار نام‌شناختی)
	truck	drive	-er	(ساختار نام‌گزینی)

مثال‌های دیگر:

house-keeping :	شیء	کنش	فرایند
	house	keep	-ing

یگانه‌گرایی: شیء کنش فرایند

(ساختار نام‌شناختی) (ساختار نام‌گزینی) یگانه گرا(ی) ی

بیماری‌هراسی: شیء کنش فرایند

(ساختار نام‌شناختی) (ساختار نام‌گزینی) بیماری هراس -ی

حساسیت‌زدایی: شیء کنش فرایند

(ساختار نام‌شناختی) (ساختار نام‌گزینی) حساسیت زدا(ی) -ی

۲-۶-۲ گونه نام‌شناختی دوم

ساختار این گونه نام‌شناختی دوتایی^۱ است: سازه تعیین‌کننده در این ساختار غایب است.

writer:	تعیین‌کننده	تعیین شده	پایه	
	0	کنش	کنشگر	(ساختار نام‌شناختی)
	0	write	-er	(ساختار نام‌گزینی)

1. binary

چاپگر:	تعیین‌کننده	تعیین‌شده	پایه
	0	کنش	وسيله (ساختار نام‌شناختی)
	0	چاپ	-گر (ساختار نام‌گزینی)
ایستگاه:	تعیین‌کننده	تعیین‌شده	پایه
	0	کنش	مکان (ساختار نام‌شناختی)
	0	ایست	-گاه (ساختار نام‌گزینی)
نویسنده:	تعیین‌کننده	تعیین‌شده	پایه
	0	کنش	کنشگر (ساختار نام‌شناختی)
	0	نویس	-نده (ساختار نام‌گزینی)

۲-۶-۳ گونه نام‌شناختی سوم

ساختار نام‌شناختی این گونه، مانند گونه اول سه‌تایی^۱ است، با این تفاوت که سازه تعیین‌شده نشان در سطح نام‌گزینی بیان نشده است. این گونه، تقریباً واژه‌های مرکب دواسمی و همچنین تعدادی واژه‌های اشتقاقی را شامل می‌شود (STEKAUER 1998: 10). علت اینکه این گونه سه‌تایی است، این است که عنصر تعیین‌شده هرچند بیان نمی‌شود، به لحاظ شناختی بدیهی در نظر گرفته می‌شود و به همین دلیل در ساختار نام‌شناختی، جایگاه آن صفر نیست.

novelist:	تعیین‌کننده	تعیین‌شده	پایه
	نتیجه	کنش	(ساختار نام‌شناختی) کنشگر
	novel	0	(ساختار نام‌گزینی) -ist
background:	تعیین‌کننده	تعیین‌شده	پایه
	مکان	وضعیت	(ساختار نام‌شناختی) پذیرا
	back	0	(ساختار نام‌گزینی) ground

منظور از پذیرا (یا کنش‌پذیر) جوهری است که متأثر از کنش باشد یا وضعیتی به آن نسبت داده شده باشد.

1. ternary

آهنگر:	تعیین‌کننده	تعیین‌شده	پایه
	شیء	کنش	کنشگر (ساختار نام‌شناختی)
	آهن	0	-گر (ساختار نام‌گزینی)
کتابخانه:	تعیین‌کننده	تعیین‌شده	پایه
	شیء	وضعیت	مکان (ساختار نام‌شناختی)
	کتاب	0	خانه (ساختار نام‌گزینی)
کتابچه:	تعیین‌کننده	تعیین‌شده	پایه
	پذیرا	وضعیت	ارزیابی (تصغیر) (ساختار نام‌شناختی)
	کتاب	0	-چه (ساختار نام‌گزینی)

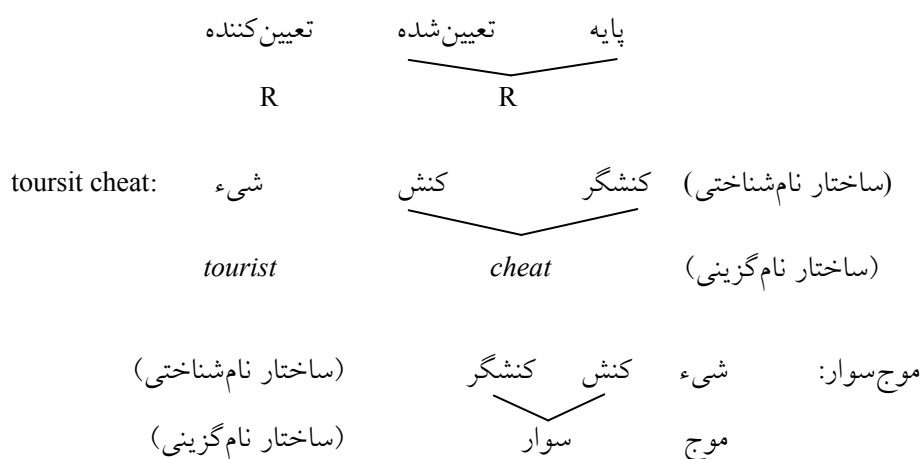
۲-۶-۴ گونه نام‌شناختی چهارم

در این گونه، تغییر مقوله از نوع فعل به اسم رخ می‌دهد. پایه و سازه تعیین‌شده از طریق تنها یک تکواژ بازنمایی می‌شوند. در نظریه اشتکاور، پایه الزاماً در ساختار نام‌شناختی همه واژه‌ها وجود دارد، ولی ممکن است در سطح نام‌گزینی بیان نشود. در این گونه نام‌شناختی، چنین وضعیتی حاکم است:

	تعیین‌کننده	تعیین‌شده	پایه
	0	R	
cheat:	شیء	کنش	کنشگر
	0	cheat	(کسی که سر دیگران کلاه می‌گذارد)
بست:	تعیین‌کننده	تعیین‌شده	پایه
	شیء	کنش	وسیله
	0	بست	(ساختار نام‌شناختی)
	0	بست	(ساختار نام‌گزینی)
داشت:	تعیین‌کننده	تعیین‌شده	پایه
	شیء	کنش	فرایند
	0	داشت	(ساختار نام‌شناختی)
	0	داشت	(ساختار نام‌گزینی)

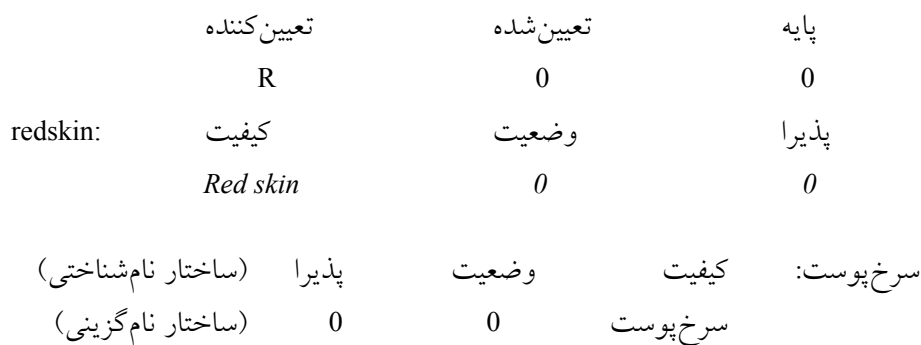
۲-۶-۵ گونه نام‌شناختی پنجم

در این گونه هم، همانند گونه چهارم، یک تکواژ دو سازه پایه و کنش را نمایندگی می‌کند. ولی برخلاف گونه چهارم، در این گونه، سازه تعیین‌کننده نمود تکواژی دارد.



۲-۶-۶ گونه نام‌شناختی ششم

سازه‌های پایه و تعیین‌شده بیان نمی‌شوند. ترکیب‌های برون‌مرکز در این دسته قرار می‌گیرند.



تعبیر مثال فوق در سطح مفهومی به این ترتیب است: «کسی (پذیرا) که سرخ‌پوست (کیفیت) است (وضعیت)».

۲-۶-۷ گونه نام‌شناختی هفتم

در این گونه نام‌شناختی نشان را نمی‌توان به سازه‌های تعیین‌کننده و تعیین‌شده تجزیه کرد که در نتیجه آن این گونه دارای ساختار دوتایی می‌شود. هم نشان و هم پایه بیان تکواژی دارند.

	پایه	نشان	
	R	R	
unhappy:	کیفیت	نفی	(ساختار نام‌شناختی)
	happy	un	(ساختار نام‌گزینی)
	کیفیت	نفی	نادقیق:
	دقیق	نا	
	(ساختار نام‌شناختی)	(ساختار نام‌گزینی)	

۲-۶-۸ گونه نام‌شناختی هشتم

در این گونه، سازه نشان بیان تکواژی ندارد. فرایند تبدیل از نوع اسم به فعل، مانند to bridge، در این دسته قرار می‌گیرد.

پایه	نشان
R	0
کنش	شیء
Bridge (= پل زدن)	0

این گونه در زبان فارسی دقیقاً به این شکل کاربرد ندارد، ولی وضعیتی تا حدودی شبیه به این در زبان فارسی در واژه‌هایی مانند «یونیدن»، «یونش»، «قطبیدن» و «قطبش» دیده می‌شود. در این واژه‌ها، اسم‌های «یون» و «قطب» دارای کارکردی همانند ستاک فعل در واژه‌هایی مانند «جهیدن» و «جهش» هستند.

کنش	فرایند	قطبش:
یون	ش	
کنش	فرایند	یونش:
یون	ش	

واژه‌های فوق قطعاً در گونه نام‌شناختی دوم قرار می‌گیرند، اما آنچه این واژه‌ها را به گونه نام‌شناختی هشتم هم شبیه می‌کند عملکرد کنشی اسم‌های «قطب» و «یون» در درون این واژه‌هاست.

۳ بحث

در این بخش، برخی مسائل این نظریه را، که در ارتباط با زبان فارسی جای بحث دارند، بررسی می‌کنیم.

۳-۱ نحو و واژه‌سازی

همان‌گونه که در نمودار (۲) می‌بینیم، در نظریه اشتکاور، بخش واژه‌سازی با بخش واژگان برهم‌کنش دارد؛ یعنی بخش واژه‌سازی برای ساخت واژه جدید از عناصر موجود در بخش واژگان (شامل واژه‌های موجود و وندها) استفاده می‌کند و واژه‌های ساخته‌شده به مجموعه واژه‌های بخش واژگان افزوده می‌شود. پیکان دوسر بین این دو بخش نشان‌دهنده این ارتباط دوسویه است. در نمودار مذکور می‌بینیم که ارتباط میان بخش‌های نحو و واژه‌سازی غیرمستقیم است و این ارتباط با وساطت بخش واژگان برقرار می‌شود. نحو دخالتی در کار واژه‌سازی ندارد و برای ساخت جمله، از واژه‌های موجود در بخش واژگان استفاده می‌کند. سابقه این بحث به دهه ۵۰ قرن بیستم و ظهور مکتب زبان‌شناسی زایشی بازمی‌گردد. در حدود پانزده سال اول عمر این نظریه، این باور قطعی تلقی می‌شد که همان قواعدی که جمله را می‌سازند، کار واژه‌سازی را نیز بر عهده دارند. بر همین اساس، در مدل‌های نظری آن دوره، صرف (به تعبیر اشتکاور، واژه‌سازی) جایگاهی نداشت. اما از اوایل دهه ۱۹۷۰، این دیدگاه به تدریج تغییر کرد و نظرات مختلفی شامل جدایی قطعی صرف و نحو تا همکاری بین این بخش‌ها پیدا شد. اشتکاور بر جدایی قطعی بین صرف (واژه‌سازی) و نحو اعتقاد دارد.

الگوی ساخت واژه در فارسی نشان می‌دهد که، حداقل در این زبان، نمی‌توان مرز قطعی میان صرف و نحو کشید؛ به نحوی که بعضی واژه‌های فارسی رنگ‌وبوی نحوی دارند. در زبان فارسی، به‌هنگامی که هر سه جایگاه ساختار نام‌شناختی برای مقوله

کنشگر در ساختار نام‌گزینی نمود تکواژی داشته باشند، به‌شیوه گروه نحوی اسمی بیان می‌شود. به‌بیان‌دیگر، در صورتی که در ساختار نام‌شناختی زبان فارسی، پایه از مقوله معنایی کنشگر باشد و دو عنصر تعیین‌کننده و تعیین‌شده هم حضور داشته باشند، ترتیب سه عنصر فوق، برخلاف انگلیسی، تغییر می‌کند و پایه در موضع وسط بیان می‌شود و ساختواژه واژه‌ای که در فارسی حاصل می‌شود، به‌صورت گروه نحوی اسمی است، در حالی که ساختواژه معادل انگلیسی آن به‌صورت ترکیب‌واشتقاق است.

	پایه	تعیین‌شده	تعیین‌کننده	
کنشگر	کنش	شیء	truck driver:	
(ساختواژه ترکیب‌واشتقاق)	-er	drive	truck	

اما در زبان فارسی اگر همین مفهوم را به‌شیوه ترکیب‌واشتقاق بسازیم، ساخت نادستوری* کامیون‌راننده^۱ به دست می‌آید. به همین دلیل، این مفهوم در زبان فارسی به‌شیوه نحوی، و به‌طور مشخص تر گروه اسمی، واژه‌گزینی می‌شود: راننده کامیون.

تعیین‌شده	پایه	تعیین‌کننده	
کنش	کنشگر	شیء (ساختار نام‌شناختی)	
ران	-نده	کامیون (ساختار نام‌گزینی)	

دو واژه فارسی زیر نیز هویتی کاملاً نحوی دارند:

انتقال به آبی blueshift؛

کلک‌رانی در آب‌های خروشان whitewater rafting.

۲-۳ واحدهای زبانی فاقد هسته در زبان فارسی

یکی از اصول نظریه اشتکاور این است که پایه همیشه در ساختار نام‌شناختی وجود دارد، هرچند ممکن است در ساختار نام‌گزینی بیان نشود (ŠTEKAUER 2019: 63). پایه در نظریه اشتکاور در واقع، هم‌ارز همان مفهومی است که در نظریات زایشی هسته نامیده

۱. در متون زبان‌شناسی، علامت ستاره در بالای یک عبارت زبانی، به معنی نادرست بودن آن است.

می‌شود. یکی از مسائلی که این اصل می‌تواند برای آن توجیه نظری ارائه کند، مسئله واژه‌های مرکب برون‌مرکز است. در بسیاری از زبان‌ها واژه‌های مرکب به دو گروه درون‌مرکز^۱ و برون‌مرکز^۲ دسته‌بندی می‌شوند. نمونه دسته اول «آزادراه» است که گونه‌ای از هسته خود، یعنی «راه»، محسوب می‌شود و همچنین «کتابخانه» که نوعی «خانه» است. نمونه واژه‌های مرکب برون‌مرکز «سفیدپوست» است که هسته معنایی ندارد و در آن، «سفیدپوست» را نمی‌توان نوعی «پوست» دانست. اشتکاور نگاه متفاوتی به این نوع واژه‌های مرکب دارد. از آنجاکه مدل نظریه او شناختی است، از نگاه او همه واژه‌ها در سطح نام‌شناختی دارای پایه هستند، هرچند ممکن است در سطح نام‌گزینی با ملاحظه اقتصاد زبانی (کم‌گویی) بیان نشوند.

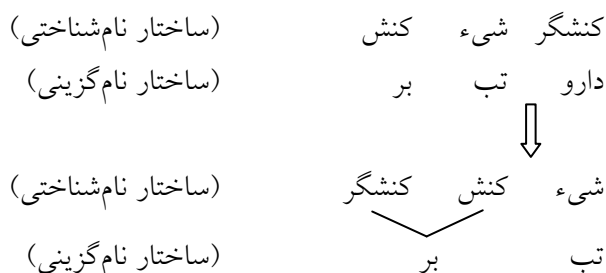
[شخص] موج‌سوار

پایه نشان

در سطح نام‌گزینی، مشخصه‌های واژگانی و دستوری پایه به نشان منتقل می‌شود و پایه حذف می‌شود: موج‌سوار.

مطابق با این تحلیل، می‌توان ادعا کرد که در زبان فارسی، مواردی که در بعضی تحلیل‌ها فرایند جانیشینی صفت به جای اسم، مانند «تب‌بر»، فرایند تبدیل^۳ تلقی می‌شوند نیز فرایند تبدیل نیستند، بلکه نمونه‌ای از گونه نام‌شناختی پنجم هستند.

تب‌بر:



۳-۳ واژه‌های مشتق از فعل‌های مرکب

یکی از ویژگی‌های زبان فارسی، وجود فعل‌های دویخشی، مانند «سامان دادن» و «سبقت گرفتن» است که در آن جزء فعلی در معنایی غیرحقیقی به کار می‌رود. در این فعل‌های مرکب، معنای کنش را عنصر غیرفعلی بیان می‌کند و بار اصلی و گزاره‌ای^۱ کل ترکیب بر عهده این بخش است و عنصر فعلی فقط کمک می‌کند که آن کنش به شکل فعل بیان شود. بنابراین، در واژه‌های مشتق از این فعل‌ها باید کل ترکیب را کنش در نظر گرفت.

کنش	فرایند
سامان‌دهی:	سامان‌ده
سبقت‌گیری:	سبقت‌گیر
	ی -
	ی -

در مثال‌های بالا، «سامان‌ده» و «سبقت‌گیر» را باید هم‌ارز ستاک حال فعل‌های ساده، همانند مثال زیر، در نظر گرفت.

جهش:	کنش	فرایند
	جه	ش -

۴ نتیجه

نظریه نام‌شناختی اشتکاور رویکردی جدید به مسئله واژه‌سازی است که به‌عنوان رویکردی مکمل، و نه جایگزین رویکرد سنتی ساختواژه معناشناختی، مطرح شده است. این نظریه بر جدایی قطعی بخش واژه‌سازی (صرف) و نحو تأکید دارد و این ادعا را مطرح می‌کند که در امر واژه‌سازی از فرایندهای نحوی استفاده نمی‌شود. زبان فارسی نشان می‌دهد که این جدایی مطلق نیست و در مواردی از واحدهای نحوی، مانند گروه اسمی (راننده کامیون) و حتی عبارت نحوی (تغذیه با شیر مادر) استفاده می‌شود. در زبان فارسی بدون افزودن وندهای فعل‌ساز، اسم به فعل تبدیل نمی‌شود. بنابراین، می‌توان گفت گونه نام‌شناختی هشتم در زبان فارسی کاربرد ندارد. ادعای این

1. predicative

نظریه مبنی بر وجود پایه (هسته) در همه واژه‌ها در سطح ساختار نام‌شناختی، توجیهی نظری بر واژه‌های مرکب برون‌مرکز و حتی واژه‌هایی که بر مبنای جانشینی صفت به جای اسم ساخته شده‌اند، ارائه می‌کند.

این نظریه، با تأکید بر اهمیت توجه به معنا در تحلیل‌های زبانی، سعی دارد این مسئله مغفول در زبان‌شناسی جدید را به جایگاه شایسته خود برگرداند. رویکرد نام‌شناختی این نظریه، آن را با علم اصطلاح‌شناسی بسیار همسو می‌کند.

نظریه نام‌شناختی اشتکاور این قابلیت را دارد که در صورت رفع تعدادی از ابهام‌هایی که در وضعیت موجود در آن دیده می‌شود، به الگویی^۱ در تحلیل‌های زبان‌شناختی تبدیل شود. یکی از ابهامات این نظریه در وضعیت موجود، نام‌شخص بودن تعداد و کاربرد مقوله‌های معنایی مختلف همچون [پذیرا] و [وضعیت] است. از سوی دیگر، یکی از اصول بنیادی این نظریه اصل تخصیص تکواژ به مشخصه معنایی است. به نظر می‌رسد عنوان «اصل تخصیص صورت به مشخصه معنایی»^۲ که در نسخه اولیه (۱۹۹۸) این نظریه به کار رفته بود، مناسب‌تر باشد، زیرا در موارد گوناگون، لفظی که برای یک مشخصه معنایی انتخاب می‌شود خود از چندین تکواژ ساخته شده است، مانند «سرخ‌پوست» برای مقوله معنایی [کیفیت].

این نظریه، با طرح سطوح متمایز مفهومی و معنایی پیش از سطح واژه‌سازی و نگاه به مسئله واژه‌سازی به عنوان فرایندی پویا، و تفکیک فرایند از محصول فرایند، یعنی واژه‌سازی از واژه، چارچوب تحلیلی بالقوه قدرتمندی است.

منابع

- MASON, Julia (2011), *Meaning Predictability and Recursion in Onomasiology*, Masters Thesis, Edinburgh University.
- ŠTEKAUER, Pavol (1998), *An Onomasiological Theory of English Word-Formation*, Amsterdam: John Benjamins.

1. paradigm

2. form-to-seme assignment principle

- _____ (2001) 'Fundamental Principles of an Onomasiological Theory of English Word-Formation', in Grzego, Joachim (ed.) A Recollection of 11 Years of Onomasiology Online (2000–2010).
- _____ (2005a.), *Meaning Predictability in Word-Formation*, Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins.
- _____ (2005b.), *Onomasiological Approach to Word-Formation*, in ŠTEKAUER, P. and LIEBER, Rochelle (eds.) *Handbook of Word-Formation*. Dordrecht: Springer, pp. 207–232.
- _____ (2016), *Compounding from an Onomasiological Perspective*, in TEN HACKEN, Pius, *The Semantics of Compounding*. Cambridge University Press, pp. 54-68.